

بھلا کھندا

من اچونہ ام
دررو باز کنیدا!

هوپا
Houpa

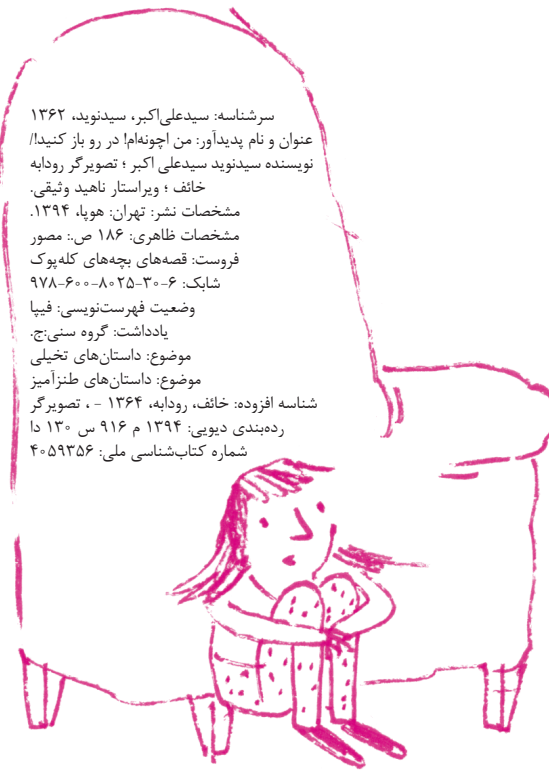


قصه‌های
بچه‌های کلپوک

من آنچه‌ام در رو باز کنید!

سیدنوید سیدعلی‌اکبر

تصویرگر: رودابه خائف



سرشناسه: سیدعلی اکبر، سیدنوید، ۱۳۶۲
عنوان و نام پدیدآور: من اچونه‌ام! در رو باز کنیدا/
نویسنده سیدنوید سیدعلی اکبر؛ تصویرگر رودابه
خائف؛ ویراستار ناهید وثیقی.
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۸۶ ص: مصور
فروست: قصه‌های بچه‌های کله‌پوک
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۳۰-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: داستان‌های تخیلی
موضوع: داستان‌های طنزآمیز
شناسه افزوده: خائف، رودابه، ۱۳۶۴ - تصویرگر
رده‌بندی دبیوی: ۱۳۹۴ م ۹۱۶ س ۱۳۰ دا
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۵۹۳۵۶

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،
کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵
تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر
هوپا محفوظ است.
استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای
نقد و معرفی آن مجاز است.

www.hoopa.ir
info@hoopa.ir

من اچونه‌ام در رو باز کنیدا!

نویسنده: سیدنوید سیدعلی اکبر
تصویرگر: رودابه خائف
ویراستار: ناهید وثیقی
مدیر هنری و طراح جلد: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: الهه جوانمرد
چاپ اول، ۱۳۹۵
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۳۰-۶



به مامان

برای توت‌فرنگی‌ها و پلاک ماشین‌های پارک‌شده



- ۹ ■ ادای من رو در نیار میمون
- ۱۷ ■ برتقال خور نازنازی کوچولو
- ۲۳ ■ پیروک‌های هانس و پیتزای پرونی
- ۳۵ ■ چرا فیلسوف نشدی؟
- ۴۹ ■ چه جوری آدم مگه غذا می‌خوره بامبو؟!
- ۵۹ ■ خاطرات کدوی کله‌فندقی
- ۶۹ ■ خورشید پسته‌ی طوطی بوکسور
- ۷۷ ■ دیکته‌های سخت گوگول‌خان
- ۹۳ ■ سبز کلم‌پلو و خر نانوا
- ۱۰۳ ■ شوخی‌های خرکی هم...؟
- ۱۱۳ ■ شیرین‌پلو و پای آدمیزاد
- ۱۲۱ ■ صابون بمال کف پات، دوباره بیا
- ۱۲۷ ■ گنجشک دقیق و شماره‌تلفن‌های عجله‌ای
- ۱۳۷ ■ من آچونه‌ام! در رو باز کنید!
- ۱۴۹ ■ نوشابه رو خودم تنها می‌خورم
- ۱۵۵ ■ نون‌خامه‌ای‌های عجیب و میل‌های بافتنی
- ۱۶۳ ■ ایران آباد
- ۱۷۵ ■ نخودسیاه و طالبی مَشتی



ادای من رو در نیار میمون

بچه میمون که از خواب پاشد دید مامان میمونش دمش را قلاب کرده به لوستر پذیرایی، آویزان توی هوا و یک روزنامه گرفته دستش، عینک زده و می خواند. بچه میمون یک کاغذ از روی زمین برداشت، یک عینک پلاستیکی زد به چشمش و از نردبان کنار دیوار رفت بالا، پرید دمش را گیر داد به لوستر و آویزان شد توی هوا. مامانش که همه ی این چیزها را زیر چشمی از پشت شیشه های ته استکانی عینکش تماشا می کرد، گفت: «چه کار می کنی هنوز چشم هات باز نشده؟» بچه میمون کاغذش را گرفت جلوی صورتش، ادای مامانش را در آورد و خواند. خیلی با دقت اخم کرده بود و

از روی کاغذش می خواند.
مامانش رویش را گرفت به دیوار آنور که بچه میمون
نبود و گفت: «این قدر ادای من رو در نیار میمون.»
بچه میمون گفت: «من ادای تو رو در نمی آرم که میمون!
تویی که ادای من رو در می آری.»
مامانش پشت دستش را گاز گرفت، گفت: «ااا! من ادای تو
رو در می آرم؟ تو که خواب بودی، من داشتم اینجا روزنامه
می خوندم. کی اومد ادای اون یکی رو در آورد میمون؟»
بچه میمون پشت دستش را گاز گرفت و گفت: «باشه.
خب الان که من دارم اینجا روزنامه می خونم، تویی که
داری ادای من رو در می آری.»
مامان میمون از روی لوستر پرید پایین و رفت روی میز
ناهارخوری نشست، کنترل تلویزیون را با دمش برداشت و زد
کانال یک روشن شد. داشت برنامه ی سالاد موز را نشان می داد.
بچه میمون پرید روی میز و کنترل تلویزیون را از مامانش



مامان میمون گفت: «نه. من اصراری ندارم برم تو آشپزخونه. تو اگه کاری داری برو.»

بچه میمون گفت: «منم اصرار زیادی ندارم برم.»

مامان میمون گفت: «پس اگه اصراری نداری، من می‌رم تو آشپزخونه، تو هم لطفاً نیا.»

بچه میمون گفت: «نه دیگه، بین من می‌خواستم برم توی آشپزخونه. تو هم اگه می‌خواهی بیای بیا. فقط ادای من رو در نیار.»

مامان میمون با دمش کله‌اش را خاراند و گفت: «تکلیف من رو مشخص کن. چی کار می‌خواهی بکنی الان؟»

بچه میمون گفت: «چی کار به من داری؟ مگه من می‌گم تو می‌خواهی چی کار کنی؟»

مامانش فوت کرد تو هوا، کنترل را کوبید روی میز و رفت. بچه میمون با چشم دنبالش کرد که کجا می‌رود.

مامان میمون رفت دست‌شویی. بچه میمون دوید دنبالش و تا مامان میمون می‌خواست در را ببند، چپید تو دست‌شویی

گرفت، زد کانال دو که کارتون موزی که گم شد را پخش می‌کرد.

مامانش گفت: «میمون! چرا این‌طور می‌کنی؟»

بچه میمون گفت: «خب می‌خوام کارتون تماشا کنم میمون.»

مامانش گفت: «تو که داشتی روزنامه می‌خوندی میمون!»

بچه میمون گفت: «خب بخونم. مگه چیه؟»

مامانش گفت: «مگه چیه؟ ادای من رو در می‌آری می‌گی مگه چیه؟ میمون!»

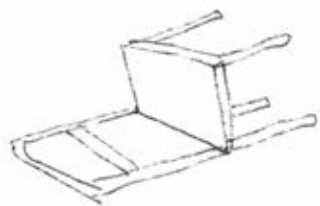
و آن وقت کنترل را گرفت زد کانال یک که سالاد موز داشت.

بچه میمون گفت: «من... آ... دا... ی... تو... رو... در... ن... می... یا... رم. میمون! تو ادای من رو در می‌آری.»

مامانش گفت: «می‌خواهی تلویزیون ببینی دیگه؟ اگه من رفتم تو آشپزخونه غذا درست کنم، نمی‌آی تو پر و پام ادای من رو در بیاری که، هان؟ می‌شینی اینجا تلویزیونت رو تماشا می‌کنی. خب؟»

بچه میمون گفت: «!! تو هم می‌خواهی بری آشپزخونه؟ منم...»

و بالاخره یکی کتابش را بست و بچه مگس
و بابامگس و مامانمگس را له ...





نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که:
نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.
سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جایه‌جایی کتاب راحت‌تر می‌شود.
و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درختی قطع نمی‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر